

یادداشت‌های روزانه یک خبرنگار آلمانی از بغداد (13)

استفان کلوس

بغداد 14 آوریل 2003

ساعت 8 و 30 دقیقه بامداد

صدام و سلاح‌های کشتار جمعی کجا هستند؟

آنارشی در بغداد به پایان خود نزدیک می‌شود اما همچنان غارت ادامه دارد و شبها بغداد به شهر ارواح می‌ماند. دیشب دقیقاً در جلوی هتل ما تقریباً یک ساعت تیراندازی میشد. تک تیراندازان آشکارا پلیس‌ها را هدف می‌گرفتند. این یک نمونه است که چگونه شهر بنظر میرسد و تا چه حدی نگاه داشتن همه شهر برای آمریکایی‌ها سخت خواهد شد و اداره آن چقدر مشکل بنظر می‌رسد.

صدام حسین کجاست؟

سوالی که در پیش روی عراقی‌ها قرار دارد این است که: صدام کجاست؟ کجاست رییس جمهور ما؟ و زمانی که دوربین را بکار می‌اندازیم، در مورد موضوع دیگری صحبت می‌کنند و می‌گویند که آمریکایی‌ها باید این یا آن کار را انجام دهند. عراقی‌ها می‌خواهند ببینند که صدام چه سرنوشتی خواهد داشت. آنها می‌خواهند ببینند که او کشته شده است یا نه؟ این سوال که صدام مانده است یا نه اساساً مهمترین سوال در لحظات کنونی در بغداد است. من این موضوع را اسرار آمیز میدانم که: آمریکاییها ظرف سه هفته این کشور را تصرف می‌کنند اما حکومت پیشین را نمی‌یابند.

سلاحهای کشتار جمعی کجا هستند؟

در کنار سوال صدام کجاست؟ پرسش دیگری نیز مطرح و به بحث گذاشته می‌شود که آیا آمریکایی‌ها اکنون سلاح‌های کشتار جمعی را جستجو می‌کنند؟ این در حقیقت دلیل اصلی شروع جنگ و سرنوشتی صدام بوده است و سرزنش شده است که این سلاحها را نگهداری می‌کند. آمریکایی‌ها الان می‌توانند به همه جا بروند و وارد بشوند. آیا آنها اصلاً این سلاحها را جستجو خواهند کرد؟

مشکل مطبوعاتی

کار من نیز ساده نیست. با وجودی که آمریکایی‌ها الان پنج روز است که در شهر هستند، کنفرانس مطبوعاتی وجود ندارد. ژورنالیست‌های همراه که با آنها به این کشور آمده‌اند، خود را خیلی خاص و برگزیده می‌دانند. آنها نشئه این هستند که جنگ را با پیروزی به پایان برده‌اند و من فاصله‌ای میان

ژورنالیستها با آمریکایی ها نمی بینم .
آنها اینجا با پلاک هایی به اطراف میروند که از آمریکایی ها دریافت کرده اند .
ما که در این کشور ماندیم هنوز کارت شناسایی خبرنگاری خود را داریم که برای
ما از جانب عراقی ها صادر شده بود .

بغداد 15 آوریل 2003
ساعت 8 و 30 دقیقه بامداد

من به کشورم باز میگردم

تصمیم گرفته شده است : من آخر هفته به اقامتم در بغداد پایان میدهم .
این ساده نیست و حالا باید راهی پیدا کنم که از این سرزمین خارج شوم و در
تعطیلات جاری می خواهم که در کنار خانواده ام باشم . بعد میتوانم دوباره برنامه
ریزی کنم و شاید در تابستان دوباره به اینجا بازگردم .
دیروز از طریق تماس مستقیم تلویزیونی در یک بحث جمعی در آلمان شرکت
کردم . چقدر ماجراجویانه !
چقدر ذهنی و غیر واقعی بنظر آمد .
انجا مردمی به بحث و گفتگو می نشینند که هرگز اینجا نبوده اند و احتمال حمله
آمریکا به سوریه را بررسی می کنند .

اوضاع آرام می شود

شرایط در بغداد پیوسته آرام تر و آرام تا میشود . دیشب تنها صدای چند شلیک
شنیده شد و در چنین شرایطی این نرمال بنظر میاید .
اینجا اکثرا شبه نظامیانی هستند که به غارتگران شلیک می کنند . از دیروز عراقی
ها و آمریکایی ها مشترکا از هتل ما مراقبت می کنند .
بیشتر سمبلیک بنظر می آید . عراقیها مسلح نیستند و اجازه دارند کم و بیش در کنار
آنها بایستند .
همکاران گزارش میدهند که در شهر صفوف مشترک نیز میان آنها موجود است .
بعلاوه عملیات استخدامی برای ادارات ادامه دارد .

انسانها به آینده فکر نمی کنند

عراقی ها هنوز به سازماندهی کار روزانه شان مشغول هستند .
خیلی ها از خبرنگاران تقاضا می کنند که بتوانند از تلفن استفاده کنند تا با خانواده های
خود در خارج تماس بگیرند .

برگردان ، روزبه وین

ruzbeh2009@yahoo.de